

در پیرامون نوشته‌های پیمان

گفتگو چگونه باید کرد

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی

نام دفتر : گفتگو چگونه باید کرد

چاپ یکم : مهنامه‌ی پیمان ، سال ششم ، شماره‌ی دوازدهم ، ساتهای ۶۸۲ تا ۷۰۸

پراکنش اینترنتی : اسفند ۱۳۹۸

جای پراکنش : کانال تلگرام

این کتاب از سوی «باهماد پاکدینان» و بدست «کوشاد تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جستار : آیا کیشها را بت‌پرستی باید شمارد یا خداپرستی؟ ، معنی امام و زیانهای باور داشتن به معجزه‌ی امامان. متشابهات در قرآن چیست؟ چرا امروز مسلمانان قرآن را بکار نمی‌بندند؟ ترس پیروان کیشها از رها کردن گمراهیها

شمار صفحه‌ها : ۲۶

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده (استاندارد کوشاد تلگرام)

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com

کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini

کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده. همه‌ی پابرگیها جز یکی که با «(پیمان)» نشان داده شده از ماست.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و خط زیر برخی سطرها برای تأکید ، از ماست.

۳ـ پیکره را ما افزوده‌ایم.

۴ـ نام این دفتر را ما گزارده‌ایم. نام اصلی گفتار «در پیرامون نوشته‌های پیمان ، گفتگو چگونه باید کرد» می‌باشد.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزید.

برخی پرسشها که درین دفتر بآنها پاسخ داده شده :

۱ـ آیا کسانی از آفریدگان ، چه از امامان شیعه و چه از دیگران ، چه در زمان زندگیشان و چه پس از مردنشان ، دستی در کارهای خدا توانند داشت؟! آیا امام مرده‌اش هم امام است؟! آیا مرده کاری تواند کرد و دستی از مردم تواند گرفت؟!

۲ـ بت‌پرستی چیست؟! مرده‌پرستی و گنبدپرستی و زیارت شیعیان چه زیانهایی دارد؟!

۳ـ آیا میانجیگری در درگاه خدا راستست؟!

۴ـ چه چیزی جلو گمراهی علماء را تواند گرفت؟!

۵ـ معنی راست امام چیست؟

۶ـ چه زیان دارد اگر مردم بامامانی باور دارند؟!..

۷ـ معنی راست دین چیست؟

۸ـ پادکار (عکس‌العمل) ملایان در برابر دانشها چه بوده است؟

۹ـ آیا امام ناپیدا (غایب) را توان پذیرفت؟

۱۰ـ از جدایی دین با دانشها نتیجه چه باشد؟

۱۱ـ چرا امروز بیشتر کسان (بویژه آخوندها) معنی قرآن را نفهمند؟

۱۲ـ چرا قرآن در آغاز اسلام بسیار نیک می‌هَناییده (اثر می‌کرده) لیکن امروز از کار افتاده است؟!

۱۳ـ چه کسانی درخور گفتگویند؟

۱۴ـ ترسی که پیروان کیشها از رها گردانیدن گمراهیها دارند چیست؟ با آن ترس چه باید کرد؟



در پیرامون نوشته‌های پیمان

گفتگو چگونه باید کرد

اکنون که بنوشتن این گفتار آغاز می‌کنم دو نامه در جلو منست که هر یکی گفتگویی را که درمیانه‌ی یکی از هواخواهان *پیمان* با دیگری رفته بازمی‌نماید. چون هر دو گفتگو از راه خود پیش رفته در این گفتار می‌آورم :

یکی از نامه‌ها از مراغه از آقای نادر شکوهیانست که چهار ماه پیش فرستاده و در آن چنین می‌نویسد : «در نشستی با یکی از علماء که شماره‌ی ششم *پیمان* را خوانده بود با بودن برادرم گفتگو بمیان آمد. آقا گفتند *پیمان* مطلب را ظاهراً خوب و بقاعده گفته که **امام اگر مرده‌اش هم امام بودی یکی بس بودی** ، ولی از باطن امام نگفته و یا اینکه نخواسته بگوید. پاسخ دادم باطن امام چطور است و چطور در باطنْ مرده و زنده‌ی آنها یکیست؟! *پیمان* اگر سخنی گفته دلیل هم همراهش کرده. بقول شما *پیمان* از باطن امام آگاهی نداشته و ننوشته. شما بفرمایید و ما بدانیم و خبردار باشیم. در پاسخِ این آغاز کرد قرب و منزلت امامان را شمردن و ستایش بسیار کردن. گفتیم : اینها دلیل آن گفته‌تان نشد. اینها درست ، ولی سخن در آنست که شما می‌فرمایید امام چه مرده و چه زنده قادر است و همیشه امام است ، و هیچگاه چشم از امت برنمی‌دارد. دلیل این چیست؟!. ما می‌گوییم اگر چنان چیزی هست پس این آشفتگیها و پراکندگیها از کجاست؟!. پس چرا باینها چاره نمی‌کند؟! خواهش دارم این را برای ما روشن فرمایید. در پاسخ باز همان سخنها را بازگردانیدند و ما نیز باحترام بزرگیشان دیگر بسخن ادامه ندادیم».

می‌گویم : نیک شده که چنان پرسشی رفته و نیک شده که گفتگو پاسدارانه[=محترمانه] بپایان آمده. من نیز سخنانی در آن باره می‌افزایم : این یکی از زمینه‌هاییست که مـی‌بایـد روشـن گـردد و یکرویه[=مسلّم] شود. اگر این راست است که کسانی از درگذشتگان یا از زندگان ، دست‌انـدرکارهای خدا می‌باشند باید همه آن را بپذیرند و پروای آن کسان کنند و اگر راست نیست باید همه رها کننـد و دیگر نامش را نبرند.

نخست می‌باید دید آیا کسانی از آفریدگان ، چه از امامان شیعه و چه از دیگران ، چـه در زمـان زندگیشان و چه پس از مردنشان ، دستی در کارهای خدا توانند داشت؟! مثلاً به بیماری بهبود توانند داد؟. در کار کسی گشایشی پدید توانند آورد؟!. ما می‌پرسیم آیا چنین چیزی را توان پذیرفت؟!.. آیـا این همان بت‌پرستی نیست؟ همان بیدینی نیست؟!.. آخر خـدا را چـه شـده کـه کـارش را بـدیگران سپارد؟!.. چه شده که برای خود دستیار و یـاور گیـرد؟!.. آیـا خـدا فـلان فرمانرواسـت کـه خـودش کارهایش را نتواند ، و یا بهوسْ کسانی را بالا بَرد و همدست و همنشین خود گردانَد؟!..

می‌دانم خواهند گفت : اینان میانجیند. می‌گویم : این بهانه‌ایست مـی‌آوریـد. ایـن کتابهاتـان در دست ماست و ما نیک می‌دانیم که چه باورهایی درباره‌ی امامان می‌دارید. از آن گذشته این نیز غلـط است. این نیز بیدینی است. خدایی که می‌بیند و می‌شنود و می‌داند با او چه جـای میـانجی داشـتن است؟!.. شما خدا را چه می‌پندارید که میانجی بنزد او می‌برید؟!.. مگر خدا صمدخانست؟! مگر تیمـور لنگ است؟! چرا بزشتی کار خود پی نمی‌برید؟!.

دوم می‌باید دید تاکنون رو داده که یکی از آن امامان یا از دیگران دستی از مـردم گیـرد و یـک نمونه‌ای از کار آنان درمیان باشد؟!.. چنین چیزی کی رو داده؟!. : آیا در داسـتان دلگـداز مغـول کـه فریاد بیچارگان از هر گوشه بلنـد مـی‌شـد؟!. یـا در کشـتارهای تیمـور کـه فریـاد و نالـه از شـهرها برمی‌خاست؟!. یا در داستان اُزبک که در مشهد در زیـر بارگـاه امـام چنـدین هـزار بیگنـاه را خـون ریختند؟!. یا در کشتار آسوری که از خانه‌های ارومی[=ارومیـه] نالـه و فریـاد زنـان و دختـران بلنـد

می‌شد؟!.. یا در خشکسالیها که بارها رو داده و هر بار گروه انبوهی را بخاک کشیده؟!. آخر در کدام داستان یک دستگیری از آنان دیده شده که شما بگواهی آورید؟!.

باز اگر یک توده‌ی بسامان و سرفرازی می‌بودید کسی می‌توانست پندارد که از «فیوضات باطنی» آنانست. سخن در اینجاست که آن هم نیست و بگفته‌ی آقای شکوهیان اینهمه پراکندگی و آشفتگی درمیانست؟!..



حاجی صمدخان[1]

چنان باوری می‌بایست یا دلیلی از خرد با خود دارد که مردم ناگزیر شده بپذیرند ، و یا داستانی رو داده و کسانی با دیده دیده باشند و ناچار باور کنند. در جایی که هیچ کدام نیست چگونه آن را می‌پذیرید؟!

می‌گویند : پس اینهمه علماء و مجتهدان نفهمیده‌اند؟!.. می‌گویم : بیگمان نفهمیده‌اند ، و شما همین را دلیل گیرید که برای آدمیان دین باید ، وگرنه چه علماء و چه عامیان گمراه گردند و از رستگاری بیرون افتند.

می‌گویند : پس آن امامان چه بوده‌اند؟. می‌گویم : **امام بمعنی پیشواست. آنان هر یکی در زمان خود و برای پیروان خود پیشوا بوده‌اند. ولی امروز و برای شما هیچی نیستند. امام بآن معنی که شما می‌شناسید هیچ نبوده و نخواهد بود و شما می‌باید بیکبار از این باورها بازگردید ، بازگردید و از خدا آمرزش طلبید.** این را آشکار می‌گویم که جای هیچ سخنی بازنمانَد.

۱ـ شرح دُژخوییهای این پلید در تاریخ «هیجده‌ساله‌ی آذربایجان» آمده.

شما را چه شده که خدای زنده‌ی جاویدان را که آفریدگار جهانست و رشته‌ی کارها همه در دست او می‌باشد بدیده نمی‌گیرید ، و درگذشتگانی را که امروز جز نام ، نشانِ دیگری از آنان درمیان نیست بدیده می‌گیرید؟!

برخی می‌گویند : چه زیان دارد که مردم چنین باوری درباره‌ی درگذشتگانی دارند؟!.. می‌گوییم : چه زیان می‌داشت که مردمِ قریش درباره‌ی لات و هُبَل آن باورها را دارند؟!.. چه زیان می‌داشت که مسیحیان درباره‌ی مسیح آن باور را دارند؟! **یک چیزی همین که دروغ است سراپا زیان باشد.** این خود خدا را نشناختن و او را کوچک گرفتن است. از آنسوی شما اگر نمی‌دانید ما نیک می‌دانیم که چنین باوری زیانهای بزرگی را دربر می‌دارد و بیگمان یکی از انگیزه‌های درماندگی توده این می‌باشد. ما زیانهای آن را در جای دیگری بگشادی نوشته‌ایم[1] و در اینجا فهرست‌وار می‌شماریم :

نخست : این کسان **چون دین را شناختنِ آن چند تن و دل بستن بآنان می‌شناسند و رستگاری خود را در آن می‌پندارند ، اینست به پاکدلی و درستکاری و غیرتمندی و ستوده‌خویی و نیکوکاری و مانند اینها که بسیار ارجدار و بسیار بزرگست ارج نمی‌گزارند. مثلاً دستگیری از گرسنگان نمی‌کنند و پولها را برداشته بزیارت می‌روند و یا روضه می‌خوانانند.**

دوم : کار زندگی را سست گرفته پروای کشور و توده و این چیزها نمی‌کنند. کسانی را که جز نام هیچ نشانی از ایشان درمیان نیست و در روزهای سختی کمترین یاوری یا دستگیری از کسی نتوانند کرد ، پشتیبان خود شناخته و با این پندار بیپا خود را فریب داده اندیشه‌ی خود و فرزندان خود را نمی‌نمایند. **گرداننده‌ی جهان خدا و آیین او اینست که مردمان همدستی نمایند و بکوشند و**

۱ـ گفتار «خرده‌گیریهای حقیقتگو و پاسخ آن» در شماره‌های سال پنجم دیده شود. (پیمان)
[یاران نویسنده این رشته گفتارها را برویه‌ی کتاب «در پاسخ حقیقتگو» گرد آورده چاپ کرده‌اند. ما نیز آن را اینترنتی نشر کرده‌ایم.]

برای جلوگیری از دشمنان آماده گردند. اینان خدا را فراموش ساخته و بآیین او پشت پا زده چنین می‌پندارند که امامان اینان را نگه خواهند داشت و با این پندار بسیار کج خود را آسوده می‌گردانند.

ببینید اندازه‌ی گمراهی را : امامی هست ناپیدا و رشته‌ی همه‌ی کارها در دست اوست ، علمایی در نجف جانشین او می‌باشند ، می‌باید خمس و زکات خود را بآنان رسانید. تنها کاری که می‌باید کرد اینست و دیگر هیچ. با این گمراهی بسیار رسوا خود را از توده کنار می‌گیرند و با کوششهایی که در راه نگهداری کشور و آبادی آن کرده می‌شود از درون دل دشمنی می‌نمایند ، و بصدها کار نیکی که کرده شود ارجی نمی‌گزارند.

سوم : چون می‌پندارند آفرش جهان بپاس آن امامان بوده و دیگران از بهر هستی آنان بهستی رسیده‌اند ، اینست همه بآنان و سرگذشتهای آنان پرداخته و داستانهای هزار سال پیش را همیشه زنده و در برابر چشم نگه می‌دارند ، و اینست از زمان خود و از آنچه در پیرامون خودشان رخ می‌دهد ناآگاه می‌مانند و اینها را چنانکه هست درنمی‌یابند. بارها گفته‌ایم : داستان اینان داستان آن کس است که چشمش تا به یک فرسنگی کار کند و آنچه در آبادیهای بسیار دور رو می‌دهد بشَدْسَد[1] و دریابد. ولی از پیرامون خود آگاه نباشد و چاه را در زیر پای خود درنیابد. چنانکه یک آدمی بدینسان شاینده‌ی[لایق] زندگانی نیست ، اینان نیز شاینده‌ی آن نمی‌باشند.

برخی از اینها راستی‌را تباه گردیده و فهم و دریافتشان بیکبار کج گردیده. ما در کار خود این را نیک می‌بینیم و در رفتاری که با ما می‌کنند اندازه‌ی تباهیشان بهتر پیداست.

بارها گفته‌ایم ما برای دین استوارترین بنیاد را گزارده‌ایم. زیرا معنی درست آن را بدست داده‌ایم. چیزهایی که ما دین می‌نامیم همه راستی است و همه بسود جهان می‌باشد. کسانی اگر بخواهند یک ایراد بآن نتوانند گرفت. چنین کاری در تاریخِ دین بیمانند است و ما این را هنگامی انجام داده‌ایم که

۱ـ شدسیدن (همچون خندیدن) = حس کردن با حواس پنجگانه ، بِشَدسَد = حس بکند.

دانشها پیشرفت بی‌اندازه کرده و هیاهوی مادّیگری بهمه جا رسیده و دیـن بسـیار زبـون شـده بـود. هنگامی انجام داده‌ایم که در جهان چند گونه اندیشه برای زندگی پیدا شده و از هر اندیشه‌ای صـدها و هزارها دانشمندان هواداری می‌نمودند.

کنون دینداران چه این کار را از من شناسند و یـا بخواسـت خـدا داننـد بـه هـر دو حـال بایـد خرسندی نمایند و همدستی و یاوری کنند. ولی ما می‌بینیم کسانی دشمنی می‌نمایند تنها باین نـام که ما یادی از امامان ایشان نمی‌کنیم و با کیش شیعی همراهی نشان نمی‌دهیم. بلندی نـام خـدا ، و رستگاری جهانیان ، و آبادی جهان ، همه در نزد آنـان بـی‌ارج اسـت ، و تنهـا بنگهـداری دسـتگاهی می‌کوشند که در پندارهای خود برای امامان چیده‌اند.

برخی از آنان بکارهایی می‌پردازند که جز دیوانگی نتوان شمرد. مثلاً سخنانی را که ما می‌نویسیم می‌گویند : «در اخبار هم هست». دروغ باین بزرگی را برخ ما می‌کشند. شما نیک اندیشید که اینـان چه نتیجه‌ای از این کار خود می‌خواهند. **یک مردی با خرد باید هر کـارش بـرای یـک نتیجـه باشد.** شما از اینان بپرسید چه نتیجه‌ای از این کار می‌خواهید؟!.. چه سودی از این مردم‌آزاری چشم می‌دارید؟!.. ای دروغگو ، اگر اینها در اخبار هست چرا علماتان نمی‌گفتند؟! چرا خوار و زبون ، خود را بگوشه‌ای کشیده در برابر هیاهوی اروپاییگری و مادّیگری خاموش می‌نشستند؟!..

نیک بدان می‌ماند که بشهری دشمن رو آورده و همه‌ی خاندانها را بیم فراگرفته ، و شما کـه بـا کسانی دست بهم داده بجلوگیری می‌کوشید و جنگ سختی می‌کنید ، در گرماگرم کار ناگهان یکـی از پشت سر دامن شما را بکشد و چون رو گردانید ببینید چنین می‌گوید : «این تفنگی که در دسـت شما است فلان خویشاوند من ساخته است!» این را می‌گوید و بخود می‌بالد. آیا شما باین مرد هوسباز چه خواهید گفت؟!..

ببینید : دانشها پیش رفته و مردمان همگی از آنها سود می‌جویند : صدها نادانسته را می‌داننـد ، زمین و آفتاب و ستارگان را بهتر می‌شناسند ، افزارهای شگفت‌انگیز می‌سازند ، زندگی را باشـکوه‌تـر

می‌گردانند ، کشور خود را آبادتر و نیرومندتر می‌گردانند ، کسی اگر دیندار است از همین دانشها توانایی و دانایی خدا را هرچه بهتر می‌شناسد ـ هر دسته‌ای از راه دیگری از آن دانشها سود می‌جویند. ولی اینها تا دیری ایستادگی می‌نمودند و می‌جنگیدند : «اینها با احادیث مخالف است» ، «معصوم چنین خبری نداده» و کنون برگشته چنین می‌گویند : «اینها تمام در اخبار هست» ، و آنگاه می‌گردند و از کتابها یک حدیثی پیدا می‌کنند و آغاز و انجامش را می‌اندازند و یک جایش را که اندک‌نزدیکی با خواستشان می‌دارد یا با گزارش[1] توان نزدیک گردانید گرفته و به رُخ جهانیان می‌کشند ، و یک چنین بازیچه‌ی خنکی را «دین» می‌شناسند.

ما از اینها داستانهایی دیده‌ایم که نوشتنش را دوست نمی‌داریم. ولی از آنسوی می‌بینیم تا ننوییسم چاره نخواهد شد و اینست ناگزیر گردیده برخی را می‌نویسیم :

مردی از قم گفتاری فرستاده که ما در *پیمان* بچاپ رسانیم : «تاریخچه‌ی زندگانی شاه سید احمد». می‌نویسد : فلان هنگام بقم آمد و فلان اندازه زندگی کرد. «عنین بود و دو چشمش نیز از آبله تباه گردید» آنگاه می‌نویسد : «اشخاصی که بمرض سختی مبتلا باشند ، چون بمشهدِ او ملتجی شوند و توسل جویند شفا یابند».

مردی که در زندگانی خود به دو درد بدی دچار بوده و چاره نمی‌توانسته ، دانسته نیست چگونه پس از مردن به هر بیماری بهبود می‌دهد؟!.. آیا این نیرو درو از کجا پیدا شده؟!.. چنین گفتار بسیار پوچ و بیمزه و بیخردانه را می‌نویسد و می‌فرستد که ما در *پیمان* بچاپ رسانیم. آنگاه مردی با این نافهمی و نادانی خود را دانا می‌شمارد و می‌آید و می‌نشیند و همسرانه[2] با من گفتگو می‌کند و از خدا و دین و زندگانی سخن می‌راند و هرگز گمان کمی[=نقص] بخود نمی‌برد.

از آن عالِم مراغه‌ای خشنود باید بود. در برابر نوشته‌های ما بسخنانی پرداخته. این نشان نیکی

۱ـ گزارش = تأویل ، بیرون بردن سخنی از معنی راست خودش.
۲ـ همسر = هم‌شأن

اوست. **هستند بسیاری که بکینه و دشمنی برمی‌خیزند و از زباندرازی و دروغ بازنمی‌ایستند ، و اینها را در راه آن کیش خود سزا می‌شمارند.**

مردی هست که *پیمان* را از سال نخست آن خوانده است ، و کنون شما اگر درباره‌ی خدا بپرسید و دلیل برای هستی او بخواهید همان نوشته‌های *پیمان* را خواهد گفت. اگر از روان و جاویدانی آن گفتگو کنید همان نوشته‌های مهنامه را بمیان خواهد آورد. در هر زمینه که بخواهید جز گفته‌های ما را نخواهد گفت. کسی که همه‌ی دانشش از مهنامه است بارها دیده‌ایم همینکه یک چیزی را نپسندیده نامه‌های تندی نوشته و بیفرهنگی دریغ نگفته.

بارها از خود پرسیده‌ام : این مرد از ما چه می‌خواهد؟! چرا این اندازه گستاخی و بیشرمی می‌نماید؟!.. این اندازه نیکی‌ناشناسی و خیره‌رویی در آدمی چگونه تواند بود؟!.. سپس اندیشیده‌ام این مرد **چون امامانی را همه‌کاره‌ی جهان ، و خود را بسته‌ی آنان می‌شناسد ، بهمین پشتگرمیست که چنین گستاخ و خیره‌رو گردیده ، و خود در راه بزرگ گردانیدن آن امامان هر بدی را نیک می‌شمارد.** اینان کسانیند که در کتابهاشان نوشته‌اند : «روز قیامت ولایت امیرالمؤمنین را در یک کفه‌ی ترازو ، و عبادت و أعمال ثقلین[1] را در کفه‌ی دیگر آن گزارند و کفه‌ی ولایت سنگین‌تر باشد» کسانی که ترازوشان چنین است چه جای شگفت است که اینهمه کارهای گرانمایه‌ی *پیمان* را بچیزی نشمارند و سر هر ایراد بیخردانه‌ای از در بیفرهنگی آیند؟!..

شما تنها این داستان «ولایت» را گیرید .. آیا این دستگاه خدا را بهم زدن نیست؟!.. آیا نیک و بد و پاداش و کیفر را از میان بردن نیست؟!.. **مردمی که با چنین اندیشه‌ی کجی بزرگ گردند آیا توانند راست و دروغ و نیک و بد را از هم شناسند؟!. آیا توانند بکارهای بزرگ و نیک کسان ارج گزارند؟!..** آیا توانند در زندگی رستگار گردند؟!.. این بیخردی چه جدایی

۱ـ ثقلین = جن و انس (آدمیان و جنها)

می‌دارد باآنکه یک دروغگویی لوحی نویسد و در آن چنین گوید : «هر که این لوح را بخواند مزد صد شهید یابد»؟!.[1]

مردی بارها نزد من آمده و درباره‌ی کیش خود گفتگو کرده و گله نموده ، و پس از همه می‌بینم چنین می‌گوید : «آقا شما کیش ما را جدا از اسلام می‌شمارید؟!.. این که همان اسلام است و ما هم که موحدیم. نهایت امیرالمؤمنین چون زحمت بسیار کشیده ازو قدردانی می‌نماییم» چون نمی‌تواند دل از گمراهیهای خود بکَند می‌پندارد با پرده‌کشی و دروغگویی چاره توان کرد. صدها کوشش که در راه نیکی توده کرده شود در پیش اینها هیچست و پس از هزاروسیصد سال می‌خواهد از زحمتهای امیرالمؤمنین ارجدانی نماید. بدبخت می‌پندارد زندگانی بازیچه است که هرچه دلش خواست کند و یک نامی نیز برویش گزارد.

اینها را در پاسخ کسانی می‌نویسیم که می‌گویند : «چه زیان دارد اگر مردم باماماني باور دارند؟!.. می‌گویيم : این زیان را می‌دارد که بت‌پرست می‌گردند و خداشناس نمی‌توانند بود. این زیان را می‌دارد که به پندارهای بیهوده‌ای دل بسته و از زندگانی و همه چیز بازمی‌مانند و خوار و زبون می‌گردند. این زیان را می‌دارد که به نیکیهایی که کرده می‌شود ارج نمی‌توانند گزاشت و راست و دروغ از هم نمی‌توانند شناخت. اینها زیانهای بسیار بزرگیست.

آن پرسش که آقای شکوهیان از عالِم مراغه‌ای کرده بسیار بجا بوده. از این پرسشها و گفتگوها همیشه باید کرد. اینها باید بمیان آید و این پندارهای بیهوده تکانی خورد. چیزی که هست **باید از چَخِش[2] خودداری نمود و هیچگاه رشته‌ی پاسداری را از دست نداد.**

دیگری از نامه‌ها از آقای مهدیه از تبریز است که برای یکی از دوستان خود در تهران فرستاده و در آن چنین می‌نویسد : «دیروز در نشستی صحبت از *پیمان* بمیان آمد. کسانی چنانکه عادتشانست

۱ـ اشاره به «لوح احمد» نوشته‌ی حسینعلی بهاء است.

۲ـ چخیدن (همچون پریدن) = مجادله کردن ؛ چخش = مجادله

بد گفتند ، جواب شنیدند. بالاخره یکی از حاجیها گفت مرام او را نمی‌دانم ، قرآن را قبول دارند یا نه؟.. اگر قبول دارند قرآن می‌گوید نوح اینقدر عمر کرده ، عیسا هنوز زنده است ، عصای موسا اژدها شده. در اینصورت امام غایب هم درست است. و اگر قرآن را قبول ندارد و یا کلام خدا نمی‌داند آن را بنویسد. گفتم پاسخ این را داده است و شما خبر ندارید. در همین شماره‌ی آخر این موضوع را نوشته است. شما با منطق کار ندارید. شما با منطق دشمنی می‌کنید ، با این دلیل که نوشته‌های *پیمان* را مرتباً نمی‌خوانید و از دهان این و آن چیزهایی شنیده‌اید که یا ناقص است یا غلط. با اینحال در اینجا و آنجا نشسته هایهوی می‌کنید. من بایستی جواب ندهم. جواب شما آنست که یا *پیمان* را بخوانید و یا هیچ نگویید. این رفتاری که اکنون دارید عاقلانه نیست».

می‌گویم : بسیار پاسخ بجایی داده شده. آن حاجی یک تن نیست. یک دسته رفتارشان همینست که بی‌آنکه *پیمان* را بخوانند بدگویی می‌کنند و من می‌خواهم بگفته‌های آقای مهدیه چند سخنی بیفزایم :

نخست : هفت سالست ما بدینسان می‌کوشیم و همیشه می‌گوییم هر که را سخنی هست بنویسد ، و در برابر چنین کاری یک دسته تنها بآن بس می‌کنند که دور ایستند و بد گویند و زباندرازی نمایند. می‌پرسم : آیا این بدی نیست؟! مردم‌آزاری نیست؟!.. بهتر است از خودشان بپرسیم : آقای حاجی! آیا این رفتار شما دور از آیین آدمیگری نیست؟!..

اینان هر کدام پنجاه یا شصت سال می‌دارند و خود را دانا می‌شمارند ، ولی ایکاش از همه‌ی دانشها تنها این را داشتندی که **گردن نگزاردن براستیها از بدترین گناههاست**.

اینان یک دسته‌ای هستند که بهمه چیز از کشور و توده و قانون و میهن‌دوستی و کوششهایی که در راه نیرومندی کشور کرده می‌شود ریشخند می‌کنند. تو گویی یک دسته بیگانگانیند که از بیرون باین کشور آمده‌اند و اینست به هر چیزی می‌خندند. خواهید گفت : پس خودشان چه کار می‌کنند؟.. می‌گویم : ملابازی ، سیدبازی ، یک رشته نمایشهای دیندارانه‌ی ریایی ، پس از همه خودخواهی و

خودفروشی[1] ، این دسته خود تاریخچه و داستانی می‌دارند که ما را در اینجا فرصت گفتگو نیست و امیدمندیم سال دیگر در یکی از شماره‌ها آن را بنویسیم.[2]

دوم آقای حاجی دستور می‌دهد که ما یا قرآن را نپذیریم و یا داستان امام ناپیدا را هم پذیریم. چه دستور نابجایی! کسی که کالایش تنها خودخواهی و گردنکشی باشد ، و با داشتن مایه‌ی اندکی خود را دانا شمارد ، و در این هفت سال که ما *پیمان* را می‌نویسیم و صد راز ارجداری را درباره‌ی دین و خدا و جهان بی‌پرده گردانیده‌ایم بخواندن آنها نزدیک نیاید ناگزیر اندازه فهم و خرد او این باشد : « یا فلان افسانه را بپذیرید یا بگویید قرآن هم دروغ است » دوباره می‌گویم : چه دستور ناسزایی.

بیش از این بنکوهش نمی‌پردازم ، و چون جایش رسیده می‌خواهم درباره‌ی قرآن و این بخش از آیه‌های آن سخنانی نویسم. در این باره یک تاریخچه و داستانی هست ، و پس از آن می‌باید به یک رشته سخنانی که بسیار دربایست است درآییم.

اما تاریخچه : در هشت یا نه سال پیش که من می‌خواستم بکوشش آغاز کنم چند دشواری در پیش می‌بود که می‌بایست آسان گردد. یکی از آنها همین بخش آیه‌های قرآن (داستان عصای موسا و زندگی نوح و مانند اینها) می‌بود.

ما می‌خواستیم مردم جهان را بشناسند و هر چیزی را چنانکه هست بدانند ، و یکی از گفتگوها این خواستی بود که «طبیعت کارخانه‌ی خداست ، و آیین طبیعت را خدا نهاده. اینست می‌باید آن را شناخت و همیشه در کارها بدیده گرفت و **بچیزهای بیرون از آیین طبیعت باور نداشت و در کارها دل بآنها نبست**». این یک زمینه‌ی بسیار ارجداری بود که می‌بایست ما روشن گردانیم. از آنسو می‌دیدیم یک رشته داستانهای بیرون از آیین طبیعت در قرآن آورده شده و ناگزیر دشواری پدید می‌آمد.

۱ـ خودفروشی = خودنمایی فزون و بیرون از اندازه

۲ـ این دسته را چنانکه نویسنده قول داده در سال هفتم مهنامه ، ص ۶-۴۰۳ می‌شناساند.

می‌بایست پیش رویم تا یکایک دشواریها آسان گردد و گام بگام پیش می‌آمدیم. لیکن در سالهای دوم و سومِ *پیمان* کسانی را دیدیم که همینکه چیزی را با فهم خود ناسازگار می‌یابند ایراد می‌گیرند. ما می‌گفتیم : بیرون از آیین طبیعت چیزی نتواند بود ، اینان آن داستانهای قرآن را دستاویز گرفته بایراد می‌پرداختند و گاهی تندیها می‌نمودند. دیدیم داستان بس شگفتی است : کسانی که خود چیزی نمی‌دانند و کاری نمی‌توانند بما دیده‌بانی می‌نمایند. بدینسان که از نوشته‌های *پیمان* هرچه را که بدلخواه خود می‌بینند خشنود می‌گردند و هرچه را که بدلخواه نمی‌بینند بخشم و تندی می‌پردازند. دیدیم اینان می‌پندارند که ما برای پیشرفت پندارها و باورهای آنان می‌کوشیم.

خواستیم اندکی بیدارشان گردانیم. چگونگی را بازنمودیم که یک دشواری بزرگی درمیانست ، و پیشنهاد کردیم که کنون که شما نمی‌گزارید ما از راهش گره را بگشاییم و پیاپی خرده می‌گیرید پس خودتان پاسخ دهید ، و یک سال برای این کار فرصت دادیم. این بار دیدیم بدتر نمودند. زیرا *پیمان* را بدخواه قرآن ستوده بیشرمانه بهیاهوی برخاستند ، و تا روضه‌خوانهای بیسواد و نافهم بدگوییها نمودند. مردانی که اگر هزار تنشان گرد آیند یک گفتاری همچون گفتارهای *پیمان* نتوانند نوشت خود را هماورد[=حریف] مهنامه گردانیده به یاوه‌گوییها پرداختند.

کسانی بسخنانی برخاستند که جز نمونه‌ی نافهمی‌شان نیست. مثلاً رو بما گردانیده چنین گفتند : «آیا داستان عصای موسا دروغ است؟!.. پس پیغمبر دروغ گفته؟!..» نادانان نمی‌دانستند که این دشواری را ما پدید نیاورده‌ایم و خود پدید آمده ، و از آنسوی دنبال‌کننده‌ی آن کسانی می‌باشند که به پیغمبران باوری نمی‌دارند و شما که از این راه می‌آیید و چنان پرسشی می‌نمایید بی‌باکانه پاسخ دهند : «آری دروغ گفته».

کسان دیگری با تاریخ و دانشها دشمنی آغاز کرده و چنین گفتند : «غلط کرد علم ، غلط کرد دانش.» ، و این ندانستند که **جدایی که میانه‌ی دین با دانشها باشد نتیجه‌ی آن از میان رفتن دین خواهد بود و بدانشها زیان نخواهد رسید.**

دیدیم اینان بهیچ چیزی پابندی نمی‌نمایند و کسانی نیستند که گرهی از کار بگشایند و اگر نگشادند باری بخاموشی گرایند. بهتر دانستیم که آنان را بخودشان واگزاریم و راه خود را دنبال کنیم و این دشواری را نیز آسان گردانیم. چیزی که هست برای این کار می‌بایست از یک راه بسیار دوری آغاز کنیم و گام بگام پیش آییم تا برسیم بآنجا که اینها آسان گردد. گشاده‌تر گویم : می‌بایست معنی بسیار چیزها را دیگر گردانیم تا به نتیجه رسیم و برای این کار بزمان درازی نیاز می‌داشتیم.

سخن را با مثلی روشن گردانیم : صد سال پیش در ایران همگی عامیان و برخی از باسوادان درباره‌ی گیتی چنین پنداشتندی که یک زمین است که هموار می‌باشد و روی آن آسمانهاست که یکی بروی دیگر نهاده شده. زمین را روی شاخ یک گاو ، و آن گاو را روی پشت یک ماهی ، و ماهی را بروی آب دریا شناختندی. پیداست که این پندارها بیپا می‌بود و دانش نوین ستاره‌شناسی آن را از میان بُرد.

سخن در اینجاست که در صد سال پیش اگر یک دانشوری با کسانی از عامیان نشستی و چنین خواستی که آن پندارها را از دلهای آنان بیرون کند و بجای آنها آگاهیهای نوین را بگزارد چه کردی؟!.. آیا توانستی در یک نشست این کار را بپایان رساند؟. بیگمان نتوانستی. زیرا برای این کار ناگزیر بودی که بخش بزرگی از ستاره‌شناسی نوین را بایشان یاد دهد و با دلیل و مثل روشن گرداند و نیک بفهماند ، و برای این کار زمان بسیار بایستی. از آنسوی شنوندگان هم بآسانی و در یک بار نتوانستندی همه‌ی آن آگاهیها را فراگیرند و بپذیرند ، بیگمان ناآشناییها نمودندی و ایستادگیها نشان دادندی. ما فراموش نکرده‌ایم که در سی سال پیش که ستاره‌شناسی نوین تازه رواج می‌یافت و سخنانی از آن بزبانها افتاده بود کسان بسیاری در ایران آن را باور کردن نمی‌توانستند و در بسیار جاها درمی‌ماندند. مثلاً چون می‌شنیدند که گفته می‌شود زمین بچیزی تکیه ندارد و همچنان در فضا می‌چرخد نپذیرفته می‌گفتند : «آخر چگونه در فضا ایستاده و نمی‌افتد؟!..» یا می‌گفتند : «اگر می‌چرخد پس چرا ما نمی‌فهمیم؟!..» و چون می‌شنیدند که زمین گرد است و در اینجا که ما هستیم

در آنروی زمین نیز شهرها هست و دریاها هست برآشفته می‌گفتند : «آخر چگونه آبها نمی‌ریزد؟! چگونه آن آدمها سرنگون ایستاده‌اند و نمی‌افتند؟!..» هنگامی که گفته می‌شد زمین بگِرد خورشید می‌چرخد پرخاش کرده می‌گفتند : «این را که دیگر با چشم می‌بینیم که آفتاب بامدادان بیرون می‌آید و می‌گردد و شامگاهان فرومی‌رود». گذشته از فهمیدن و دریافتن سالها زمان می‌خواست که اینها را در دلهای خود جا دادن بتوانند. آن داستان گاو و ماهی و آسمانهای هفتگانه چون یک چیزهای عامیانه و آسانی می‌بود و گیتی را همچون یک سرای بلند هفت طبقه‌ای نشان می‌داد بآسانی فهمیده و پذیرفته بودند ، ولی برای فهمیدن این آموزاکهای[تعلیمات] نوین دانشی زمان بسیار می‌خواست و بآسانی نمی‌توانستند فهمید.

آن جستار ما از هر باره مانند اینست. یک رشته پندارهای عامیانه دربارهٔ خدا و کارهای او و دربارهٔ برانگیختگان درمیانست. اینان چنین می‌دانند که خداییست در بالای آسمانها نشسته و از آنجا بزمین فرمان می‌راند ، و یک دستگاهی همچون دستگاه فرمانروایان خودکامه می‌دارد ، فرشتگانْ نزدیکان و درباریان و کارکنان او می‌باشند ، و در زمانهای باستان هر زمان که می‌خواست یکی را به پیغمبری برگزیند فرشته‌ای نزد او می‌فرستاد و چگونگی را آگاهی می‌داد و از آن هنگام پرده میانهٔ آن برگزیده با خدا برداشته شدی که پیاپی فرشته آمدی و رفتی و پیام آوردی ، و آن برگزیده هرچه خواستی از خدا طلبیدی و هرچه خواستی پرسیدی ، همهٔ دانشها در دل او جا گزیدی ، و خود توانا بودی که اگر خواست مرده‌ای را زنده گرداند ، و آب از میان انگشتانش روان گردد ، و آفتاب را پس از فرورفتن بازگرداند. اینست کوتاه‌شدهٔ باورهایی که دربارهٔ خدا و فرستادگان او هست ، و این هنوز باورهای علما و درسخواندگان می‌باشد. عامیان باورهای بیپاتر از این می‌دارند.

ما می‌باید همهٔ اینها را دیگر گردانیم. اینها را برداریم و بجایشان یک رشته راستیهایی را که از روی دلیل و فهم و خرد می‌باشد بگزاریم. مثلاً دربارهٔ خدا ما او را از سنجش این جهان می‌شناسیم و تنها این اندازه می‌دانیم که هست و یگانه است و دانا و تواناست و این جهان را بی‌آنکه دستی

از فرشتگان و دیگران درمیان باشد می‌گرداند ، و جایگاه او نیز آسمانها نیست و ما نمی‌دانیم در کجاست ، و این جهان را که آفریده خواستی از آن می‌دارد. ما می‌گوییم : می‌باید از راه سنجش جهان پیش رفت و آنچه دانسته می‌شود دانست و هیچگاه چیزی از پندار خود نیفزود.

درباره‌ی برانگیختگان گفته‌های ما بسیار دورتر از فهمیده‌های دیگرانست ، برانگیختگی یکی از رازهای طبیعت است و می‌باید آن را پذیرفت ، ولی داستانش نه اینست که گفته می‌شود و ما آن را روشن خواهیم گردانید. همچنین در دیگر زمینه‌ها ما سخنان دیگری می‌گوییم.

برای روشن گردانیدن اینها زمان درازی می‌بایست و همه در یکجا نتوانستی بود. نه ما توانستیمی بیکبار بنویسیم و نه شنوندگان توانستندی در یک بار فراگیرند و بفهمند ، و از آنسوی برای پذیرفتن و در دل جا دادن نیز زمان دربایستی.

اینست ما گام بگام پیش می‌آییم ، و با این پیشرفت آن دشواریهای قرآن نیز آسان خواهد گردید و چگونگی آنها دانسته خواهد شد. اگر خوانندگان در یاد می‌دارند ما نوید داده بودیم امسال اینها را روشن گردانیم. نپندارند که آن نوید را فراموش کردیم و بکار نبستیم. چنین نیست و ما بنوید خود کار بستیم و با این گامها که برمی‌داریم معنی درست برانگیختگی و دیگر چیزها روشن خواهد گردید و آن دشواریها نیز آسان خواهد بود.

کنون خواست ما دو چیز است : یکی اینکه این داستانها که در قرآنست از دشواریهای آن می‌باشد (بگفته‌ی خودِ آن از متشابهاتست) که چنانکه در جای خود گفته‌ایم می‌باید بآنها پاسخ دهیم و دشواری را از میان برداریم. و این بسیار نابجاست که کسانی باینها دست یازند و آنها را برخ جهانیان بکشند. ما پیغمبر بزرگوار اسلام را براست می‌داریم. ولی این دلیل نخواهد بود که کسانی آن داستانها را دستاویز گیرند. **ما امروز در برابر خود چیزهای دیگری هم می‌داریم. همان داستان «شناختن آیین طبیعت و در کارهای خود آن را بدیده گرفتن و بچیزهای بیرون از آیین طبیعت دل نبستن» که گفتیم یک داستان بسیار بزرگ و ارجداریست ، و یکی از بنیادهای**

کار ما شمرده می‌شود. یکی از گامهایی که می‌باید بسوی پیش برداشته شود همین کار است. اینست می‌گوییم می‌باید گفتگو از آن آیه‌ها را بیکبار بکنار نهاد.

دیگری اینکه ما را از قرآن جدایی نیست. ما همان راه را می‌رویم که قرآن رفته است. همین اکنون که این جمله‌ها را می‌نویسم نامه‌ای از یکی از خوانندگان *پیمان* (آقای نورمحمدی) رسیده که درمیان سخنان خود می‌نویسد : «*پیمان* زبان قرآنست». این جمله براستی نزدیک است و هیچگاه جدایی میانه‌ی قرآن و *پیمان* نتوان پنداشت. چیزی که هست قرآن را هر کس نفهمد. امروز با این کجی فهمها و آشفتگی اندیشه‌ها قرآن‌خوانان معنی درست آن را نمی‌فهمند و نتوانند فهمید ، و اینست کسانی کجفهمانه جداییها میانه‌ی آن با *پیمان* می‌پندارند.

یکی از کارهای بسیار بایا و بجا اینست که درباره‌ی قرآن هیچ گفتگویی نشود ، و این کسان که بدستاویز قرآن ایرادها می‌گیرند و بگفتگو می‌پردازند پاسخی بآنان داده نشود ، و این را چند انگیزه است :

نخست این کسان راستی‌را پیرو قرآن نمی‌باشند. ما نیک می‌شناسیم که اینان کیستند و چه باورهایی می‌دارند. اینان قرآن را دست‌افزاری برای پیشرفت نادانیهای خود گرفته‌اند و آن را سپر گردانیده‌اند. اینان از قرآن آنچه را که بسود خود یابند پذیرند و آنچه را که بزیان خود بینند به گزارش[=تأویل] کشند و یا پاسخ دهند که ما معنی قرآن را نتوانیم فهمید. در همان گفتگوها با *پیمان* نیک آزمودیم. ما گفتیم قرآن از زبان پیغمبر اسلام آشکاره می‌گوید : «لَا أعْلَمُ الْغَيْبَ»[1] اینان بیدرنگ و گستاخانه بگزارش پرداخته و چنین پاسخ دادند که خواستش «لااعلم الغیب من عندی»[2] است. درباره‌ی نیارَستنیها[=معجزات] نیز همین رفتار را کردند. پیغمبر اسلام که آشکاره از نیارَستنیها بیزاری می‌نماید و ما آن آیه‌ها را یادآوری کردیم بیدرنگ پاسخ دادند که خواستش آنست

۱ـ معنی : ناپیدا (غیب) نمی‌دانم.

۲ـ معنی : ناپیدا نمی‌دانم از سوی خودم.

که با نیروی خود چنین کارهایی نمی‌توانم. این رفتار گستاخانه‌ایست که اینان با قرآن می‌نمایند.

اینان چنانکه خدا را زیردست پرستیده‌های خود گردانیده‌اند با قرآن نیز آن رفتار را می‌کنند.

دوم اینان قرآن را نمی‌فهمند. دلیل این همانست که در بالا یاد کردیم. قرآن از زبان پیغمبر می‌گوید : «غیب نمی‌دانم» و بارها از نیارَستنی بیزاری نشان می‌دهد. با این آیه‌های آشکارِ چند باره ، آنان در کتابهای خود صد داستان از غیب‌دانی و نیارَستنیهای آن پاکمرد نوشته‌اند ، و باو بس نکرده امامان و دیگران را نیز داننده‌ی غیب و تواننده‌ی نیارَستنی ستوده‌اند. این دو چیز چون آشکار است می‌نویسیم. صد مانند اینها توانیم شمرد. چنانکه معنی زندگی را نمی‌فهمند ، معنی دین را نمی‌فهمند ، معنی قرآن را نیز نمی‌فهمند.

سوم امروز گمراهیهای جهان ، مادّیگری و چیزهای دیگریست که بارها شمرده‌ایم ، و اینها نه چیزیست که با قرآن چاره شود. اینها با بودن قرآن پیش آمده است ، و چنانکه بارها گفته‌ایم همه‌ی کیشها امروز از قرآن دلیل برای خود می‌آورند. پس چه سودی از گفتگو درباره‌ی قرآن تواند بود؟!..

چهارم این کسان نه آنند که چون گفتگو کردند و دلیل شنیدند براه آیند. ما بارها آزمودیم که هر زمان از راه دیگری پیش می‌آیند. اینان از آن لذت می‌برند که بنام قرآن گفتگو کنند و به چَخِش پردازند و هیاهو بلند کنند. زیرا که در بند چیزی نیستند و پروای هیچی نمی‌دارند.

از هر باره که بیندیشید این ناسزاست که ما آنان را «قرآنی» بشناسیم و میدان دهیم که بنام قرآن با ما گفتگو کنند. این یک زیرکی از سوی آنانست و ما هم نباید پذیریم. می‌باید آشکاره بگوییم : شما کجا و قرآن کجا؟!.. شما کدام چیز را از قرآن می‌پذیرید که قرآنی باشید؟!.. مگر شما نیستید که پانزده کیش می‌دارید و پیروان هر کیشی از قرآن دلیل می‌آورند؟!..

بیشتر اینان گستاخانه‌ترین رفتار را با قرآن می‌نمایند و من اینک داستانی را می‌نویسم : در چند سال پیش یکی از ملایان که با من آشنایی می‌داشت بتهران آمد و چنین خواست که در اینجا نشیمن گیرد. من می‌گفتم برایش سخت گذرد. زیرا می‌دانستم کاری یا پیشه‌ای نتواند. پس از زمانی

شنیدم زندگانی خوبی پیدا کرده ، و چون پرسیدم دانسته شد نشستی بنام «درس قرآن» برپا ساخته که کسانی از بازاریان و دیگران بآنجا می‌آیند و آنان پولهایی باین می‌رسانند. من در شگفت شدم زیرا او را بیدین می‌شناختم. سالها فلسفه خوانده بود و بارها نزد من سخن از افلاطون و ارسطو رانده و آنان را همپایه‌ی پیغمبران (یا بهتر گویم پیغمبران را همپایه‌ی آنان) می‌ستود ، و بچنین کسی گمان نمی‌رفت که بقرآن و درس قرآن پردازد. پیداست که جز برای نان خوردن آن را نکرده بود. در همان هنگامها روزی بدیدن من آمد و خشنودی می‌نمود از اینکه سخنان خوشایندی را پیدا کرده است و با گفتن آنها کسانی را بسر خود گرد آورده. از سخنانی که می‌گفت یکی اینکه : «من می‌خواستم *پیمان* را ترویج کنم ولی دیدم مقدسین ناراضی هستند و ترک کردم» ببینید چه سودجوییهایی از قرآن می‌کنند؟! یک کتاب آسمانی را در چه راه بکار می‌برند؟!..

درباره‌ی قرآن سخن دیگری نیز هست که می‌باید در اینجا بنویسیم : در چندی پیش مردی با دست آقای فتحی دو پرسش نزد من فرستاده بود بدینسان :

۱) آیا پیروی از قرآن و قوانین مندرج در آن ، راه نجات و رستگاری در دنیای کنونی و پسین نخواهد بود؟!..

۲) در صورت منفی بکدام یک از قوانین و دستورات آن ایراد هست و زیان آن چیست؟!.

پیداست که پرسنده *پیمان* نخوانده و از راستیها بسیار دور است. این می‌پندارد که ما به یکی از آموزاکهای قرآن ایراد می‌داریم. هرچه بود نخواستم که پاسخی ندهم ، و چنین نوشتم که برای باز شدن راه پاسخ من هم از شما می‌پرسم : آیا امروز قرآن درمیان خود مسلمانان بکار بسته می‌شود یا نه؟.. گمان بیشتر آنست که خواهید گفت : «نمی‌شود.» اینست دوباره می‌پرسم : «چرا؟!.. چرا نمی‌شود؟!.. انگیزه‌ی آن چیست؟!.. و آنگاه آیا شما و کسان دیگری از علما و پیشروان توانید آن را روان گردانید یا نه؟!..»

این را فرستادم و او پاسخی نداد و بخاموشی گرایید. با خود می‌گفتم : بهتر است همینها را در

مهنامه بچاپ رسانیم که کسانی اگر بخواهند پاسخی دهند. لیکن دیدیم نتیجه‌ای نخواهد بود. زیرا یک دسته بیکبار خاموشی گزیده و بروی خود نخواهند آورد و یک دسته بسخنان بسیار پرتی خواهند برخاست که ما اگر بخواهیم آنها را بنویسیم و بپاسخ پردازیم از خواست خود دور خواهیم افتاد و در این هنگام سخت ، زمان خود و دیگران را هدر خواهیم گردانید ، و اگر بچاپ نرسانیم همان را دستاویز گرفته زباندرازی خواهند کرد. چنانکه همین کار را آخوندی کرده که یک رشته ایرادهای بسیار پوچ و پرتی را نوشته و فرستاده و رونویسهایی از آن بدست کسانی داده.

مثلاً ایراد گرفته که من که نکوهشها از اروپاییگری نمودم هنوز خودم از اروپاییگری دست برنداشته‌ام ، (گویا خواستش اینست که رخت اروپایی می‌پوشم و با کارد و چنگال خوراک می‌خورم و روی صندلی می‌نشینم). بیچاره نفهمیده که نکوهشی که من از اروپاییگری نمودم خواستم رخت و این چیزها نبود و این را بارها نوشتم و روشن گردانیدم. **خواست من از اروپاییگری آن بود که کسانی از شرقیان ، اروپا را در راه رستگاری شناخته و گمراهیهای آن را در زمینه‌ی زندگانی نمی‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که شرق هم باید از هر باره پیروی از اروپا نماید. من لغزشهای اروپا را نشان داده و چنین گفتم که می‌باید شرقیان پیروی از اروپا نکرده و خود یک راه رستگاری دیگری پیش گیرند ، و بروی آن گفته‌ی خود ایستادگی نمودم و *پیمان* را برای پیشرفت آن خواست برپا گردانیدم.** معنایی باین بزرگی را که بارها در *پیمان* روشن گردانیده‌ایم درنیافته و اندیشه‌اش برخت و کلاه و مانند اینها که هیچ ارجی بچگونگی آن نتوان نهاد می‌رود ، و خیره‌رویی نموده و این را می‌نویسد و می‌فرستد که ما بچاپ رسانیم و پاسخ دهیم. ما بآنان می‌گوییم این کیش که شما پیش گرفته‌اید هم بیپاست و هم آسیبهای بزرگی را دربر می‌دارد ، و آنان در پاسخ ، سخن را برخت و کلاه و مانند آن می‌کشند. این نمونه‌ی پاسخ دادن و ایراد گرفتن آنانست.

در برابر آن پرسشها در زمینه‌ی قرآن نیز همین را نمودندی و هیچگاه این نکردندی که پاکدلانه پیش آیند و یک پاسخ درستی بدهند. اینبود از آن چشم پوشیدیم. ولی گفتیم خودمان این زمینه را عنوان سخن گرفته و روشن گردانیم. روشن گردانیم که پاکمرد عرب چون برخاست و بیست‌وسه سال رنج برد و قرآن را با یک رشته آموزاکها بدست مردم داد ، آن روز در سراسر عربستان جز قرآن کتابی ، و جز آموزاکهای آن آموزاکی نمی‌بود و از اینرو در مردم نیک می‌هَنایید[1] و آن نتیجه‌های گرانبها را می‌داد. ولی چون یکی دو قرن گذشت کم‌کم سخنان دیگری بمیان آمد و آموزاکهای دیگری پیدا شد ، و هرچه اینها بیشتر گردید هَنایِش قرآن کمتر شد ، و کار بجایی رسید که چند گونه گمراهیها ، از صوفیگری و فلسفه و شیعیگری و باطنیگری و خراباتیگری و مانند اینها درمیان مسلمانان رواج گرفت و بیکبار قرآن از هنایش افتاد. اینست انگیزه‌ی آنکه قرآن درمیان خود قرآنیان از کار افتاده بویژه در زمانهای آخر که یک اژدهاگمراهی ، بنام مادّیگری ، در جهان پیدا شده و تکان سختی باندیشه‌ها می‌دهد. اینبود اگر کسانی خواستندی قرآن بکار بسته شود بدانسان که در آغاز اسلام می‌بوده بایستی دو کاری کنند : یکی آنکه بهمه‌ی آن گمراهیها و بدآموزیها پاسخ دهند و آنها را ریشه کَنند و دیگری اینکه جهان را بحال آغاز اسلام بازگردانند که هیچ یکی نشدی. زیرا نه جهان بحال آغاز اسلام بازگشتی و نه کسانی چاره‌ی این گمراهیها توانستندی.

می‌گفتم : خودمان اینها را بنویسیم و زمینه را روشن گردانیم : دیدیم از این هم نتیجه نخواهد بود. زیرا ما اینها را بارها نوشته‌ایم و می‌بینیم که در این کسان هنایش نداشته. یک چیزی را که ما آزمودیم و نیک دانستیم آنست که سخن در اینان نمی‌هناید. ما می‌بینیم پس از آنهمه سخنانی که از زیان کیشهای پراکنده و از زشتی آنها نوشته‌ایم هیچگاه در آن اندیشه نیستند که دست از کیش بیهوده‌ی خود بردارند ، بلکه بسیاری به یک کار شگفتی برمی‌خیزند و آن اینکه می‌خواهند از

۱ـ هناییدن (همچون پناهیدن) = اثر کردن ؛ هنایش = اثر

گفته‌های ما سود جسته و یک نیکیهایی در کیش خود پدید آورند.[1] بدینسان که برخی چیزهایی بیفزایند و برخی چیزهایی کم کنند و یک رویه‌ی[2] بهتری بآن بدهند ، و هنگامی که چند تن فراهم می‌نشینند چنین می‌گویند : «باید یک اصلاحاتی در مذهب کرد». از همین کسانند که نزد من می‌آیند و می‌گویند : « ما که موحدیم نهایت امیرالمؤمنین زحمت بسیار کشیده قدردانی ازو می‌نماییم» و این نمونه‌ی «اصلاحاتی» است که می‌خواهند در کیش خود بکنند.

این رفتار اینان بیاد من می‌آورد داستانی را که می‌باید در اینجا بیاورم : در هفده سال پیش هنگامی که بخوزستان می‌رفتم در یکی از شهرهای سر راه در بازار یک کتابی دیدم ، که چون در تاریخ می‌بود و خط خوبی می‌داشت با همه‌ی گرانیش خریدم. ولی چون بمهمانخانه آوردم و رسیدگی کردم دانسته شد در چند جا از صفحه‌هایش افتاده. می‌دانیم که در کتابهای کهن شماره‌ی صفحه نبودی ولی یک کلمه از آغاز صفحه‌ی پسین را در گوشه‌ی پایین صفحه‌ی پیشین آوردندی که از همانجا افتاده داشتن و نداشتن کتاب دانسته شدی. آن نیز اینگونه می‌بود و درست نیامدن پایین و بالای صفحه‌ها در چند جا افتاده را نشان می‌داد. دوباره بنزد فروشنده بردم و چگونگی را بازنمودم. نمی‌پذیرفت و بهانه‌هایی می‌آورد. پس از گفتگوی بسیار ناگزیر شد بپذیرد ، ولی گفت پول شما را بکسی دادم. یک ساعت دیگر بیایید تا بدهم. یک ساعت دیگر که رفتم و یکی از همسفران نیز با من بود دیدم کتاب را جلو ما گزاشت و چنین گفت : «شما آقا اشتباه کرده بودید این هیچ نقصی ندارد دوباره ببینید!» کتاب را برداشته و دیدیم در آنجاها که افتاده می‌داشت کلمه‌های پایین صفحه را تراشیده و کلمه‌هایی دیگری نوشته و چنین کرده که با بالای صفحه راست می‌آید. پنداشته که با همین رویه‌کاری[=ظاهرسازی] درست گردد و عیبی بازنماند.

۱ـ چنان کسانی در زمان نویسنده چندان بنام نشدند ، ولی شاگردانشان پس از کشته شدن نویسنده درمیان کیشداران فراوان پیدا شدند و عنوانهایی از جمله «نواندیشان دینی» یا «اصلاحگران دینی» یافتند و هر کدام دسته‌ای دیگر را بسر خود گرد آورده به یک گمراهی نوینی انداختند. نتیجه ای که امروز از کوششهاشان بدست آمده آنست که پیدایش آنان نه تنها کار دین را سامان نداده بلکه آشفته‌تر از آشفته گردانیده.

۲ـ رویه (همچون مویه) = ظاهر ، صورت

بسخن بیشتر از این دامنه نمی‌دهم. از هر راه که بیندیشیم گفتگو با اینان نه تنها سودی نمی‌دارد زیان نیز می‌دارد. زیرا اینان را پافشارتر می‌گرداند و ما را از کار بازمی‌دارد. **کار ما آن نیست که با اینان سربسر گزاریم و کشاکش کنیم. بلکه آنست که باین پراکندگیها و گرفتاریها چاره کنیم.** اینست تا می‌توان باید از گفتگو کناره گرفت. بویژه درباره‌ی قرآن که هیچ نباید بگفتگویی پرداخت.

در آذربایجان مثلی هست می‌گویند : «قفل برای درستکار است برای دزد نیست». این سخن راست است. قفل را که بدر یک خانه یا یک صندوق می‌زنند برای کسان درستکار است که همینکه آن را دیدند بازایستند و دست نگه دارند. ولی دزد قفل را هم شکند.

مانند آن را توان گفت : «قانون برای کسانیست که بقانون گردن می‌گزارند ، برای گردنکشان نیست». شما اگر در بازار و درمیان شهر با یک مرد آبرومندی گفتگو می‌کنید با او می‌توانید یاد قانون کنید. ولی اگر در یک بیابان دور از آبادی به یک راهزنی برسید و بخواهید با او نام قانون ببرید و چشم نتیجه دارید کار بیخردانه کرده‌اید زیرا او قانون را زیر پا گزارده و پابندی بآن نمی‌نماید.

این داستان نیز چنانست. **ما می‌باید با کسانی بگفتگو پردازیم که بخرد ارج می‌گزارند و پیروی از آن می‌دارند ، و از آنسوی خواهای پیشرفت کار توده و آسودگی خاندانها می‌باشند.** لکن کسانی که به خرد ارج نمی‌گزارند و هر زمان نام خرد برده می‌شود ریشخند می‌نمایند ، و آشکاره با دانشها دشمنی می‌نمایند و می‌گویند : «غلط کرد علم» و بتوده و کشور و پیشرفت آن کوچکترین پابندی را نمی‌دارند ، و نمونه‌ی نادانیشان آن بود که در بیست و اند سال پیش در داستان مشروطه گفتند : «اگر رود کشور رود ، مذهب من که نرود» با چنین کسانی سخن گفتن و دلیل آوردن چه نتیجه تواند داد؟!..

ما آشکاره می‌بینیم اینجا که پاسخ می‌شنوند و درمی‌مانند می‌روند و از جای دیگری پیش می‌آیند ، و بجای پاسخ گفتن به پرسشهای ما می‌کوشند که عامیان را برآغالند[1] و زبان بسخنان بیفرهنگانه باز می‌کنند ـ از گفتگو با اینان چه سودی بدست آید؟!..

این را نوشته‌ام که در چند سال پیش با یکی از مسیونرهای آمریکایی گفتگو می‌کردیم ، من گفتم بیپایی دین مسیحی و دیگر دینهاست که مایه‌ی بیدینی جهان گردیده ، و از انجیل و توریت[2] گواههایی برای سخن خود آوردم ، او از پاسخ درمانده چنین گفت : «عقل چیز دیگر است و ایمان چیز دیگر» من گفتم : «این اعلان ورشکستی است و من دیگر با شما حرفی ندارم». **همه‌ی کوششهای ما برای اینست که مردمان را به پیروی از خرد واداریم. در جایی که کسی آشکاره دین را آخشیج**[=ضد] **خرد می‌شمارد چه گفتگو با او توان داشت؟!..**

از هر باره که نگاه کنیم گفتگو با اینان بیهوده است ، بویژه درباره‌ی قرآن که بیکبار می‌باید دوری گزید. می‌باید قرآن را والاتر از آن دانست که با چنین کسانی گفتگوی آن کرده شود. یک نکته‌ی دیگری آنست که اینان از گفتگویی که می‌کنند و از چَخِش و هیاهویی که بمیان می‌آورند لذت می‌برند و از این باره هم بجاست که از درافتادن با آنان پرهیز نماییم.

مردم همه اینان نیستند. کسانی که در جستجوی راستی باشند فراوانند ، و ما می‌باید از راهش درآییم و راستیها را بآنان بفهمانیم. یک جلوگیری که امروز درمیانست و ما می‌باید به برداشتن آن کوشیم اینست که انبوهی از پیروان کیشها از رها کردن گمراهیهای خود می‌ترسند. از بس در گمراهی فرورفته‌اند چنین می‌پندارند که اگر بزیارت نروند و یا روضه نخوانانند و یا پول بفلان مجتهد نفرستند گرفتار خواهند گردید و آسیب خواهند دید ، و یا در پیش خدا گناهکار خواهند بود. می‌باید بآنان فهمانید که این ترس بسیار بیجاست. شما با این رفتار خود بت‌پرستید و خدا از شما سخت ناخشنود می‌باشد ، و اگر بازنگردید در پیش او شرمسار خواهید بود. از آنسوی شما که بدینسان دسته

۱ـ برآغالیدن = بدشمنی تحریک کردن.

۲ـ نام و تلفظ دیگر «تورات» است.

دسته و پراکنده می‌باشید و در چنین زمان بیمناکی در اندیشه‌ی خود و فرزندان خود نیستید ، و با این کوششهای ما که در راه رستگاری شما بکار می‌بریم همراهی نمی‌نمایید بسیار گناهکارید و خدا نکرده هر گزندی از این راه رسد شما پاسخده[=مسئول] آن هستید.

می‌باید بیادشان آورد داستان مغول را ، بیادشان آورد داستان تیمور را ، بیادشان آورد داستان کشتارهای روسیان و آسوریان[1] را ، و نیک بفهمانید[2] که پاسخده آن خونهای بیگناهی که از زنان و بچگان ریخته شد کسانی می‌بودند که با پندارهای بیهوده‌ای خود را سرگرم می‌ساختند و دسته‌بندیها کرده و بهمدستی نمی‌کوشیدند ، و در نتیجه‌ی اینها بدانسان گرفتار گردیدند. نمی‌گویم : آدمکشان بیگناه بودند. می‌گویم : هم آنان گناهکار بودند و هم خود مردمان. می‌گویم : همگی نزد خدا روسیاه خواهند بود و همگی کیفر خواهند دید.

می‌باید نیک بفهمانید که این داستان میانجیگری امامان ، و این پشتگرمیها که بایشان می‌دارید ، و آن سخنانی که درباره‌ی شیعه و برگزیده و ارجمند بودن آنان شنیده‌اید بیپاست و هیچگاه این سخنان را از شما نخواهند پذیرفت. شما بیکبار آنها را از دل بیرون کنید و براه آیید و در این کوششهایی که ما در راه رستگاری شما می‌کنیم همراهی دریغ نگویید.

انبوه مردم اینها را نمی‌دانند. اینها چیزهاییست که هیچگاه باندیشه‌ی ایشان نرسیده. آنان را نه چنان فریفته‌اند که اینها را توانند دریافت. آنان جز این ندانسته‌اند که نامهایی را یاد گیرند و آنان را همه‌کاره‌ی جهان بشناسند و بجای خدا بپرستند ، و جز آنها هرچه هست بیهوده شمارند. قرنها ملا و سید و روضه‌خوان و چاوش و درویش و زیارتنامه‌خوان با فریفتن و ترسانیدن اینان کار خود را پیش برده‌اند و از[هر] باره اینان را از راستیها دور گردانیده‌اند و کنون می‌باید ما بکوشیم و نزدیکشان گردانیم.

۱ـ این داستانها در همان ماهها در مهنامه‌ی *پیمان* نوشته می‌شد که سپس همه در کتاب «تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان» گرد آمده. اشاره‌ی نویسنده به یادداشتهای بخش تاریخ در مهنامه‌ی *پیمان* می‌باشد.

۲ـ اصل : بفهماند

شنیدنیست که کسانی گاهی مرا نیز بیم می‌دهند : «از باطن ائمه بترس ها !» ، «فلان مرشد علی‌اللهی بارها خواسته ترا نفرین کند و نکرده». سبکمغزان خیره‌رو می‌پندارند تا جهانست این پستی را پیش خواهند برد. می‌پندارند با همه کس شیادی توان نمود.

از گفتار خود دور نیفتیم : **این داستانِ ترس کوچک نیست. شما می‌بینید اینان آن جایگاهی را که به پرستیده‌های خود می‌گزارند بخدا نمی‌گزارند. آن ترس را که از پرستیده‌های خود می‌دارند از خدا نمی‌دارند.**

می‌باید اینها را از دلهای آنان بیرون گردانید. می‌باید گفت : آن درگذشتگان که شما بدینسان می‌پرستید و می‌ترسید هر یکی جز آفریده‌ای از آفریدگان خدا نبوده‌اند و جای هیچ ترسی از آنان نیست. از آنسوی ما که شما را به پرستش خدا و بفرمانبرداری از آیین او می‌خواهیم ، در چنین کاری چه جای ترسی از کسی می‌باشد؟!..

داستان کشتار مهاباد را از یادداشت آقای پیران در این شماره و در شماره‌ی پیش آورده‌ایم.[1] آیا گناه آن بگردن کیست؟.. بیگمان بگردن کسانیست که انگیزه‌ی آن را فراهم آوردند. کشندگان گناهکارند و اینان نیز هَمباز[=شریک] آنان می‌باشند.

خواهید پرسید : کدام کسانی انگیزه‌ی آن را فراهم آوردند؟.. می‌گویم تاریخ مشروطه را که ما نوشته‌ایم نیک بخوانید و بیندیشید تا بدانید کدام کسان انگیزه‌ی آن را فراهم آوردند.

یک روز در ایران جنبشی پیدا شد. یک دسته مردانی چون کشور را در بیم می‌دیدند دست بهم داده و بنام مشروطه بکوششهایی برخاستند. از اینسوی یک دسته سودجویان و خودخواهان آن را بزیان خود دیده بیرق بدخواهی افراشتند و دین و شریعت را دستاویز گرفته انبوهی از عامیان را با خود همدست گردانیدند. درمیانه خونریزیهایی شد و کار بدرآمدن بیگانگان کشید ، و همان

۱ـ کتاب «تاریخ مشروطه» و «تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان» با یادداشتهایی که مجاهدان یا دیگر دست‌اندرکاران آن جنبش نوشته به *پیمان* فرستاده‌اند کامل شده و سندیت یافته است. یادداشتهای آقای پیران یک نمونه از آنهاست.

سودجویان بیشرمی نموده خود را بآنان بستند و آشکاره با دست و زبان همراهی نمودنـد ، و آشـکاره چنین گفتند : «اگر بیگانه بیاید کشور می‌رود و کیش مـن کـه نـرود». از بـس آلـوده‌ی خشـم و آز می‌بودند این درنیافتند که اگر بیگانه بیاید هزارها خون بیگناه ریخته گردد ، صـدها گرفتـاری پـیش آید. اینان از کسانی بودند که انگیزه‌ی آن خونریزی را فراهم آوردند و بیگمان نـزد خـدا پاسـخده آن خواهند بود. آن دسته پیروان که فهم و خرد خود را کنار نهاده و پیروی از چنین سودجویانی کردنـد همچنین همباز می‌باشند و شرمنده و پشیمان خواهند گردید.